

ترجمه : م . نيك زاد

نقش فرهنگ در ايجاد شخصيت *

يکي از مهمترين پيشرفتهای علمی عصر حاضر شناخت فرهنگ است. (فرهنگ راشیوه زندگی و راه و رسم آن تعریف میکنند) میگویند موجود آبی ساکن عمق دریاها، آخرین پدیده‌ای که کشف میکنند همان وجود آب خواهد بود، و این بآن معنا است که تصادفاً به سطح آب بیاید و هوا را بشناسد. بشر در طول تاریخ بطور مبهم از وجود فرهنگ آگاهی داشت، و حتی این اطلاع اندک و سطحی به سبب برخورد و مقایسه رسوم و عادات جوامع با یکدیگر بود .

بطور کلی استعداد و دید فرهنگی، ارزیابی، درک و تحسین محتوای آن نیاز به يك ضابطه عینی دارد که متاسفانه باسانی بدست نمیآید.

بیشتر دانشمندان معاصر اطلاعات خود را درباره فرهنگ از کشورهای غیر- اروپائی بدست آورده اند. کسی که غیر از فرهنگ خود با فرهنگ دیگری آشنا نیست،

*Linton, Ralf. «The role of culture in personality pormation» in: Social and cultural Foundation of Guidance, (A Sourcebook) Edited by: Lloyd-Jones E.M. and Rosenau N. Holt, Rinehart and Winston, inc. New York. 1968, PP. 217-225

فرهنگ خود را هم خوب نمی‌شناسد. روان‌شناسان هم تا این‌جا و آخر از اهمیت فرهنگ غافل بودند، تا اینکه در اثر تحقیقات دقیق متوجه شدند که تنها طبیعت بشر نمی‌تواند موجب شناخت او باشد بلکه گذشته فرهنگی و اجتماعی نقش موثری را در رفتار فعلی او دارد. این دانشمندان حتی نظریه فروید را درباره غرایز که او آنها را به بازتابهای فطری تعریف می‌کرد مردود دانسته و غرایز را متأثر از شرایط فرهنگی میدانند.

وجود ذخایر و منابع فرهنگی سایر جوامع، امکان دسترسی به مطالعه شخصیت را که این بخش چکیده‌ای از کتابی در آن زمینه است کم و بیش فراهم می‌سازد. میدانیم که مشاهده و ثبت عوارض شخصیت در کشورهای غیر اروپائی هنوز هم مسئله غامضی است و شاید در مورد جامعه خودمان نیز چنین باشد. علیرغم مشکلات و محدودیتهایی که رفع آنها به گذشت زمان نیاز دارد، عوامل معینی یافت میشوند که قابل مطالعه و بررسی هستند.

تمام مردم‌شناسان که وقت و همت خود را مصروف شناسائی جوامع غیر-اروپائی کرده و می‌کنند اساساً روی اصولی که در زیر می‌آید توافق دارند.

۱- معیار شخصیت متعادل در هر جامعه متفاوت است.

۲- اعضای هر جامعه در مورد شخصیت همیشه تفاوت‌های فردی قابل ملاحظه‌ای از خودشان نشان میدهند.

۳- علیرغم این تفاوتها، تشابهات جمعی قابل ملاحظه‌ای نیز به چشم می‌خورد مردم‌شناسان، نتایج فوق را از راه مشاهدات غیر مستقیم بدست آورده‌اند. البته باید دانست که اساساً این نتایج حاصل یک سلسله آزمایش‌های عینی است.

تست‌های «رورشاخ»^۱ نیز مؤید این نظر است که با معیار و ارزشهای گوناگون در جوامع مختلف، تفاوت‌های روشنی بوضوح مشاهده می‌شود.

بنابراین، چون اطلاع کامل و دقیق دیگری در دست نیست، ضرورت ایجاد

می‌کند که این نتایج را بعنوان اصول اولیه و شروع تحقیقات خود درمورد نقش فرهنگ در ایجاد شخصیت بپذیریم .

ارزشها و معیارها، به نسبت جوامع بصورت گوناگون بچشم می‌خورند. شك نیست، افرادی که در این زمینه تجربه آموخته‌اند این موضوع را قبول دارند. در اینجا تنها يك سؤال پیش می‌آید و آن این است که آیا جامعه خواستار يك شخصیت کلی واحد و نمونه برای تمام افراد میباشد، یا خواهان يك سلسله هنجارهای (۱) متفاوت و مجزاست که به گروه‌های اجتماعی خاصی تعلق دارند. نکته قابل توجه اینکه اعضای هر گروه اجتماعی خواستار توحید و یگانگی عناصر کلی شخصیت می‌باشند. این یگانگی درجات مختلفی دارد:

از رفتار ساده گرفته، مانند غذا خوردن و سفره چیدن، رفتار کلی و پیچیده اجتماعی چون مراسم عروسی و عزاداری را شامل می‌شود. این ترکیب بطور تحلیلی در مورد مردان، زنان و نوجوانان رنگ خاصی دارد. در جامعه طبقاتی اختلافهای مشابهی بین پاسخهای هر طبقه نسبت به دیگران دیده می‌شود. به عبارت دیگر به علت اختلاف سطح اجتماعی که، بین نجیب‌زادگان و افراد عادی و بردگان وجود دارد پاسخهای هر دسته بادسته دیگر متفاوت است. این تفاوت مبین شخصیت طبقاتی و گروهی است. در مورد این پاسخها يك مطلب دیگر حائز کمال اهمیت است، که وظایف اجتماعی شخص را روشن می‌کند:

آن این است که موفقیت افراد بستگی به شناسایی کامل موقعیتی دارد که بایستی در جامعه ایفا نمایند. در این زمینه میتوان با مشاهده دوفرد بیگانه و شناخت ساده رفتار آنها در اکثر موارد رفتار دیگران را پیش‌بینی کرد .

شخصیت فعلی فرد بر اساس نوع شخصیتی است که در طول زندگی در اثر تجربیات و پیش‌آمدها ایجاد شده است. می‌دانیم که شخصیت اولیه، خود را به انسان

تحمیل میکنند. در این جا است که روالهای گروهی از یکدیگر متمایز میشوند. بطور مثال ممکن است که مردم آزاد از وضع و موقعیت بردگان اطلاع داشته باشند، و حتی در بعضی موارد به ایشان آزادی عمل بدهند بدون اینکه دره - موقعیت و فعالیت آنها سهمی داشته باشند. بنابراین پاسخهای ساختگی و عمدی که شخصیت تابعی از آنست کاملاً يك امر بارز و چشمگیر اجتماعی است. چون شناخت فرهنگ و رفتار فرهنگی، بخش عمده‌ای از فعالیتهای حیات اجتماعی انسانهاست، لذا راهنمایی و وظیفه مهمی در سازندگی رفتار یا هنجارهای اجتماعی^۱ پسند بعهده دارد.

با مشاهده کلی موارد نسبتاً متعددی که قبلاً ذکر شد، باید یادآور شویم که نحوه یادگیری پاسخهای جامعه پسند به شخصی ارائه می شود، فشار مداوم اجتماعی لزوم آنها را یادآور میگردد، در نتیجه پذیرفتن آنها با قبول و تائید و سر باز زدن از آنها با تنبیه اجتماعی همراه است. گاه تضادهائی پیش میآید که دلیل آن ممکن است مبتنی بر «ارزش دآوری»^۲ هائی باشد که در عین حال زیاد موثر نمیافتند، چون تمایل فرهنگی این است که این تضادها کم کم تقلیل یابد و سرانجام از بین بروند. تاثیر فرهنگ در رشد شخصیت به دو طریق کاملاً متفاوت صورت میپذیرد:

- ۱- انتقال رفتار فرهنگی بزرگترها به اطفال، که در درجه اول اهمیت است .
- ۲- تجربیات و نظریات شخصی که از مختصات محیط اجتماعی گرفته شده است .

نفوذ این دو عامل همیشه به طور مستقیم روی طفل صورت نمیگیرد، بلکه به شکل غیر مستقیم او را آماده میسازد تا پاسخهای مناسب را در موقعیتهای مناسب به طور عادت پیدا کند.

گرچه ضرورت این عوامل در ابتدای کودکی مهم به نظر نمیآید ولی بعدها در طول زندگی نفوذ و تاثیر خود را خواهد بخشید . در تشخیص نفوذ عوامل فرهنگی

فوق هرگاه کوتاهی کنیم دچار اشتباه بزرگی خواهیم شد. بدون شک نفوذ دوگانه فوق در موارد خاصی برهم تاثیر مینهند.

انگاره رفتار فرهنگی^۱ که متوجه طفل است در رشد رفتار و پاسخهای او موثر است. هر قدر طفل رشد کند، از روش غیر مستقیم دور میشود و خود به مشاهده مستقیم می پردازد. یعنی: اعمال دیگران را می بینند، می سنجند و بیاد می سپارد. از طرف دیگر، در بزرگی با تعداد بی شماری مسائل و مشکلات مواجه است که شاید از زمان کودکی با او همراه بوده اند. برای حل این مشکلات نیز ناچار به یاد آوری خاطرات کودکی خواهد بود. بطور مثال، در جوامع امریکائی که اغلب والدین، اطفال خود را روزهای یکشنبه به کلیسا میفرستند، به این علت است که خود در کودکی بوسیله والدینشان به کلیسا فرستاده میشدند.

فرد در بزرگی، ممکن است بازی گلف را به حضور در کلیسا ترجیح دهد ولی این عامل تاثیرش موقتی است، و در اکثر موارد این اطمینان حاصل است که او دوباره به اصل باز میگردد و این عمل با کمی تفاوت از نسلی به نسل دیگر ادامه میابد. هر قدر انتقال عوامل فرهنگی در زمان طفولیت دقیقتر صورت پذیرد، تاثیر عمیق تری در تکوین شخصیت فرد باقی میگذارد.

دانشمندان و صاحب نظران، مسئله فوق را که به تثبیت و تعمیم نظام ارزشها در سالهای اولیه معروف است، فوق العاده مهم می شمرند و در این مورد بایکدیگر اتفاق نظر دارند.

در مطالعه شخصیت های نابهنجار^۲، محققان اکثر آبه این مسئله برخورد کرده اند که بیشتر این عوامل بستگی مستقیم به تجارب دوران کودکی دارد. هر قدر در تربیت بهنجار کودک قصور شود، ارزشهای اجتماعی به طفل ارائه نشود، شخصیت نابهنجار در کودک تقویت میشود. همانطوریکه قبلا گفته شد، زیربنای شخصیت بهنجار یا

نابهنجار آدمی در دوران طفولیت پایه‌گذاری میشود. در توضیح مطلب فوق، خواننده را به مثالهای زیر توجه میدهیم:

در جوامعی که انگاره‌های فرهنگی به صورت اطاعت محض کودک از والدین میباشد «انسان بهنجار» یا آرمانی عبارتست از: فردی مطیع، غیر مستقل، و فاقد قوه ابتکار. این شخص حتی اگر مقدار زیادی از تجربیات زمان کودکی خود را بدست فراموشی سپرده باشد باز هم نخستین بازتاب او در موقعیتهای تازه متوجه قدرت و نیروی است که بتواند او را هدایت و راهنمایی کند. هدف چنین جوامعی ایجاد شخصیتی مطیع و فرمانبردار است علیرغم این نوع تربیت عمومی آرمانی، روشهای خاصی نیز برای تربیت برگزیدگان که بعدها مسئولیت رهبری را بعهده خواهند گرفت در نظر گرفته شده است. بطور مثال، میتوان قبیله «تانالا(۱)» را در جزیره ماداگاسکار شاهد این قضیه آورد. در میان این مردم پسر بزرگتر خانواده از بدو تولد بطور ویژه‌ای تربیت میشود، و نحوه تربیت او با سایرین کاملاً متفاوت است. بدین معنا، که او انسانی مبتکر و علاقمند به قبول مسئولیت بار می‌آورد، در صورتیکه در مورد سایر کودکان فشار و انضباط خاصی اعمال میشود.

برای نمونه‌های فوق مثالهای متعددی میتوان برشمرد، ولی بهمین مقدار بسنده میکنیم. نمونه فوق نشان میدهد که چه همبستگی محکمی بین شخصیت فرد و محیط فرهنگی او وجود دارد. عامل مذکور که تاثیر محیط را در تکوین شخصیت بخوبی نشان میدهد:

ارثی بودن بسیاری از عوامل دیگر را نفی میکند. نتیجه اینکه، در هر جامعه افرا دهنجار، ترکیب و تنوع شخصیت خود را در مقایسه با دیگران، بیشتر به طرز تربیت و نحوه پرستاری که از آنها به عمل آمده مدیونند تا به ژن‌های خود یعنی: (عامل وراثت).
با توجه باینکه، فرهنگ با فنون ویژه خود «عقاید، آرمان و مناسک» تاثیر

بسنائی در شخصیت و گذشته انسان دارد، این تاثیر به همین جا پایان نمیابد، بلکه نفوذ آن در شکل پذیری کامل شخصیت، یعنی: قبول پاسخهای جامعه پسند و بهنجار ادامه میابد. این آگاهی در طول حیات پیوسته به شخص گوشزد میشود، به عبارت روشنتر، هر قدر که فرد رشد میکند پاسخها نیز به تناسب موقعیتهای مختلف اجتماعی، تکامل میابند. این تغییر و تنوع، بستگی کامل به موقعیت اجتماعی، خانواده و سن و سال آدمی دارد، یعنی: عوامل موثر سازنده پاسخها در مراحل رشد متفاوت است. در این جاست که فرهنگ نقش «مشاور و راهنما» را دارد. فرهنگ، نه تنها در تغییر موقعیتهای اجتماعی انگاره و نمونه‌هایی به فرد عرضه میکند، بلکه اطمینان میدهد که پیروی از این ارزشها، تاثیر مستقیم در سازگاری فرد با محیط دارد. در هر فرهنگی این تمایل به چشم میخورد، که تمام ارزشها، مبین همبستگی روانی افراد آن جامعه با یکدیگر می باشد.

به احتمال قریب به یقین، در تعریف انسان بهنجار باید گفت:

«فردی که نظام ارزشها را میپذیرد و عملش سازواری و سازگاری با محیط است.» هر گاه، جامعه‌ای، معیارهای فرهنگی جامعه دیگر را به عاریت گیرد، همانگونه آنرا نمیپذیرد، بلکه رنگ و ماهیت آنرا به نحوی تغییر میدهد که با اوضاع و احوال محیطی او موافق است. به عبارت دیگر فرهنگ ممکن است که فرد را مجبور به اطاعت از ارزشها کند که با خواسته او مغایر است، و نیز در صورتیکه این ارزشها با خواسته افراد اجتماع هم مغایر باشد، آن وقت فرهنگ است که سر تسلیم فرود میآورد. «از طرف دیگر کسب رفتار و عادات جدید که موافق نظام ارزشهای فردی است، و حاصل آن از برخورد تمدنها بدست میآید، هر قدر که زمان پیش میرود دوام و ثبات بیشتری میابد، و باویژه گیهای محیطی و فرهنگی آمیخته میشود، و افراد آنرا میپذیرند و

۱- جریانی که فرد را عمیقاً و از هر لحاظ با فرهنگ جامعه همانند میکند (Acculturation)

به آن تن درمیدهند.» با تغییر محیط فرهنگی یادگیریهای نو آغاز میشود،^۱ و شخص سعی میکند با شناسایی از محیط جدید، خود را با آن وفق دهد، ولی چنین تصمیمی همیشه موفقیت آمیز نیست، چون سوابق فرهنگی و تجربیات قبلی فرد این سائقه را تضعیف کرده و گاه او را سردرگم و مرددمی سازد. خلاصه اینکه: معیارهای شخصیت در جوامع مختلف بر اساس تجربیات و تماس با فرهنگ سنجیده و تعیین میشوند.

در جامعه‌های کوچکتر (جامعه عشیره‌ای و قبیله‌ای) که افراد از لحاظ عامل وراثت و قرابت خیلی به یکدیگر نزدیک هستند، تاثیر عوامل روانشناسی، حاکم بر- سر نوشت و شخصیت اکثریت افراد نیست، بلکه تاثیرش در مقایسه با عوامل فرهنگ بسیار ناچیز است. به این جهت، به آسانی میتوان سطوح توانائی افراد جامعه‌ها را اعم از شهری و روستائی مشخص کرد. در اینجا بجاست یاد آور شویم که مثل معروفی است که میگوید «بنی آدم اعضای یک پیکرند.» یعنی: انسانها با وجود استعداد های گوناگون و اختلافهای ظاهری و باطنی چون از یک ریشه و اصل بوجود آمده‌اند، دارای تشابه‌های زیادی میباشند. گرچه در نظام ارزشها محیط و فرهنگ عامل مهمتری است، ولی در پرتو دانش امروز، افراد در جامعه‌های مختلف، استعداد های مشابهی در رقابت با یکدیگر از خود نشان داده و میدهند، و در کسب معارف جدید، نمیتوان قومی را از قوم دیگر برتر دانست. در این مورد، مثل این است که بشریت به یک خانواده بزرگ تعلق دارد.

در پیش گفته شد که فرهنگ در ایجاد رابطه متقابل بین اعضای خود، همیشه تفاوت‌های فردی قابل ملاحظه‌ای را می‌پندیرد. در تمام جوامع علاوه بر «هماهنگی کلی بسا محیط» تمایل این است که خصوصیات «فردی و غیر رسمی جامعه‌پسند» حفظ شود. بهمین لحاظ است که در جامعه «پدرسالاری» شخص با کمال تعجب در بعضی

۱- جامعه‌پذیری (Socialization) فرایندی را گویند که فرد را کم‌وبیش باهنجارهای

موارد ملاحظه میکند که زنان صاحب قدرت و منزلت میباشند. در این نوع جامعه، زن بدلخواه خودممکن است احترام زیادی در جمع برای شوهرش کسب کند، و نیز بچه‌ها اعم از بزرگ و کوچک چنانچه در پیش آمد، ترکیب و تشکّل شخصیتشان، علاوه بر عوامل فرهنگی، تحت تاثیر عوامل متعدد دیگری قرار میگیرد که عبارتند از: نفوذ و قدرت پدر یا «مادرسالاری» تعلق داشتن بگروه خاص اجتماعی. سایر عوامل را میتوان در زیر طبقه بندی کرد:



۱- ضعف و بیماری

۲- سلامت و قدرت

۳- محبت و مراقبت

۴- تفاوت در محبت

۵- نظم و ترتیب و برعکس بی توجهی بان.

هر يك از این مقوله‌ها در تجربه اولیه طفل تاثیر میگذارد. كودك زیر نفوذ هر يك از این عوامل بازتاب مشابهی که قابل پیش بینی است از خود نشان میدهد. این نوع تجارب، چون در ضمیر ناخود آگاه كودك قرار گیرند پایه گذار شخصیت نهائی او هستند. موقعیت خانواده، چنانچه در پیش آمد، زمینه زیر بنای فرهنگی را فراهم میسازد. رفتار پدر و مادر تکرار همان ارزشهای فرهنگی است که زیر نفوذ جامعه به طفل منتقل میشود. طفل در سازگاری خود با محیط بعدها این مسئولیت را میپذیرد و آمادگی و پختگی لازم را تحصیل میکند، و باروش تجربی بهترین را انتخاب کرده و عملاً عضویت جامعه را احراز مینماید.

نقش زن در جامعه «پدرسالاری» بسیار مشکل تر از «مادرسالاری» است. در این نوع جوامع وظیفه بانوان حفظ زندگی زناشویی و قبول همه نوع فشارهای اجتماعی است. فقط در صورتی زن صاحب قدرت و برتری میشود که دارای شخصیتی قوی و باشوهری ضعیف باشد. در این صورت است که زن با استفاده از شخصیت و قدرت

خود صاحب نفوذ می‌گردد و اعتبار مییابد.

روابط خانواده‌ها در جوامع به‌تقریب بر اساس معیارهای ثابت فرهنگی است. توضیح اینکه، در تربیت اطفال عناصر شبیه به هم زیاد به چشم می‌خورد. نتیجه فوق استنتاجی است که از مطالعات وسیع جامعه‌شناسی بدست آمده است. به‌رحال همبستگی زیادی بین افراد جامعه چه در سازمان خانواده و چه در نوع تربیت و شخصیت افراد بالغ به چشم می‌خورد.

بسخت کوتاه، فرهنگ را عامل قوی اجتماعی در ایجاد شخصیت اولیه و نیز تشکل شخصیت فعلی افراد جامعه بایستی به حساب آورد. بنابراین سیر تغییرات معین در مراحل مختلف به وسیله فرهنگ صورت می‌گیرد. شك نیست که افراد در تمام مراحل نسبت به ارزشهای فرهنگی از خود موافقت نشان نمی‌دهند، و عمل فرهنگ در ایجاد شخصیت نه تنها توجه به امکانات و محدودیت‌های فیزیولوژیکی دارد بلکه ناظر به روابط فرد با دیگران نیز می‌باشد.

جای تردید است که عوامل مجرد بجای عوامل پیچیده فرهنگی در ترکیب شخصیت موثر باشند. مشاهده معلوم می‌دارد که حد متوسط جمعیت جامعه را افراد بهنجار تشکیل می‌دهند، که این خود مؤید نظر فوق است. این افراد عهده‌دار مسئولیت‌های مختلف، و گردانندگان چرخهای اجتماع، و نگهبانان فرهنگ جامعه هستند. از طرف دیگر در هر اجتماع، افراد نامتعادل نیز به چشم می‌خورند، که دارای شخصیت غیر عادی یا نابهنجار هستند. علل انحراف شخصیت تا کنون بطور دقیق و کامل شناخته نشده است. مسلم این است که يك قسمت از انحراف شخصیت مربوط به تجربیات و حوادث اولیه زندگی فرد است، ولی در مورد کسانی که هیچ نوع ضایعه فیزیولوژیکی ندارند، هنوز نمیتوان انحراف، شخصیت را به عوامل ژنتیکی «وراثتی» مربوط دانست.